

- ۷- تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۶، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۸- تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی البروسوی، ج ۶، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت، لبنان، ۱۴۰۵ هـ. ۱۹۸۵ م.
- ۹- تفسیر سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۳، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۰- دایر المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، [بی تا]
- ۱۱- کشف الاسرار و عد الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۷، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۲- مخزن العرفان در تفسیر قرآن مجید، بانو مجتهده امین، ج ۹، چاپ نشاط اصفهان، [بی تا].
- ۱۳- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۵۹.
- ۱۴- منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملافتح الله کاشانی، با مقدمه و پاورقی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۷، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۵- نگاهی به سپهری، سیروس شمیسا، چاپ اول، انتشارات صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۲.

## طبری: راوی سفر پیامبر اعظم(ص) به شهر آرمانی [بازتاب سیمای پیامبر اعظم(ص) در ادبیات آرمانشهری]

### مهدی پرهام

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اسلامشهر

### فرزاد قائمی

مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد

### چکیده

ادبیات آرمانشهری، از گونه‌های کهن و پرسابقه در ادبیات جهان است که در ادب فارسی نیز نمودهای متفاوتی دارد. یکی از کهن‌ترین متون فارسی که در این طبقه‌بندی جای می‌گیرد، ترجمه تفسیر طبری است که داستان شهری را روایت می‌کند که قوم هدایت شده‌ای از بنی اسرائیل در آن زندگی می‌کنند و پیامبر(ص) - در بازگشت از معراج و به هدایت جبرئیل - به آن گام می‌گذارد و طبری، در گفتگوی پیامبر با مردم آن، به توصیف آن شهر نیز می‌پردازد. بقیه تفسیر، این حکایت طبری را اخذ کرده، آن را به تفسیر سوره کهف و ذیل داستان ذوالقرنین منتقل کرده‌اند. اما نقطه عطف استنتاج طبری در این است که با نقل این حکایت در تفسیر آیه ۱۵۹ از سوره اعراف - که درباره قومی صالح از امت موسی است - این امکان را به روایت خود داده است که هدایت نهایی ایشان را با ایمان به حقانیت پیامبر اعظم(ص) تکامل بخشد.

کلید واژه‌ها: پیامبر اسلام(ص)، تفسیر طبری، شهر آرمانی (مدینه فاضله؛ ناکجا آباد) [Utopia]، ادبیات آرمانشهری [Literature Utopian].

## درآمد

در تعریف ادبیات آرمانشهری گفته‌اند:

“Utopia” یا outopos، کلمه‌ای یونانی و به معنی هیچستان است. اصطلاح ادبیات آرمانشهری که مأخوذ از همین واژه است، به آن دسته از آثار ادبی عطف می‌کند که به طرح جامعه آرمانی می‌پردازد. (داد: ۱۳۸۲، ص ۱۷)

و همچنین گفته‌اند:

“ادبیات آرمانشهری یا ادبیات اوتوپایی (Utopian Literature)، بر هر اثر داستانی فلسفی، مذهبی و سیاسی گفته می‌شود که تصویری خیالی از دنیایی به دست بدهد که در مقایسه با دنیای واقعی جنبه آرمانخواهانه داشته باشد.” (میرصادقی، ۱۳۷۷، ص ۷)

اعتقاد به شهری آرمانی — سرزمینی خیالی که آرزوهای بشر در آن دست‌یافتنی به نظر رسد — یکی از مضامینی بوده است که از گذشته تا حال، سرچشمه پدید آمدن آثار متنوعی در فرهنگهای مختلف شده است. آثاری که از مجموعه آنها، تحت عنوان “ادبیات آرمانشهری” یاد می‌کنند. بنای چنین شهری در جغرافیای خیال — شهری که وجود دارد (در عالم ذهن)، و در عین حال وجود ندارد (در عالم عین) — در هر بستری از اندیشه که باشد، برگرفته از آرمان و تخیل جوشان بشر است. از همین روی است که در تعریف این نوع ادبی فرعی، تفکیکی بین آثار مختلف قائل نشده‌اند، و همه نوشته‌هایی را که در زمینه‌های مختلف فلسفی، ادبی، دینی و... و با موضوع آرزوی شهری آرمانی پدید آمده‌اند، زیر مجموعه ادبیات آرمانشهری طبقه‌بندی کرده‌اند.

ناخودآگاه جمعی انسان، کهن‌الگوی شهری جاودانه را که در آن از مرگ و رنج و دشمنان در امان باشد، بصورت تابلویی که تصویری از بهشت را در خود ترسیم کرده است، همواره در انگاره‌های ذهنی و حافظه اساطیری خود فراروی داشته است. جلوه‌های این بهشت خیالی، در اساطیر، فلسفه و ادبیات متجلی می‌شود.

آرزوی چنین جامعه‌ای، با تجلی در سه حوزه اسطوره، فلسفه، و ادبیات، گونه‌های متفاوت ادبیات آرمانشهری را پدیدار می‌کند. در اسطوره‌های ایرانی، نمونه‌های هیچستان اساطیری را در ورجمکرد، گنگ دژ (سیاوش گنگ)، بهشت گنگ افراسیاب، و کاخهای کاووس می‌بینیم؛ و مدینه فاضله فلسفی را در آراء اهل مدینه فاضله فارابی و اخلاق ناصری خواجه نصیر طوسی دیده‌ایم.

در ادبیات آرمانشهری کلاسیک پارسی نیز، شناخته‌شده‌ترین مصداق این نوع ادبی، داستان ناکجاآبادی است که بر سر راه مسافری نامدار — و دارای شأن معنوی بلند مرتبه — قرار گرفته است؛ تا دیدار او از این شهر آرمانی و تأیید این نظام مطلوب از جانب او، ضمن توصیف چنین

آرمانشهری، مهر تأییدی نیز بر آن باشد. در ادبیات فارسی، خاستگاه این روایت را اول بار در تفاسیر قرآنی می‌بینیم، و بعد رسوخ آن را در منظومه‌های شاعران مشاهده می‌کنیم. قدیم‌ترین متنی که این روایت را مکتوب کرده است، تفسیر طبری است، و مسافر این شهر در تفسیر طبری، پیامبر اعظم (ص) است.

### طبری؛ راوی سفر پیامبر (ص) به شهر آرمانی

محمد بن جریر طبری (۳۱۰-۲۲۵ / ۲۲۴ ه. ق.)، از نویسندگان و مورخان بزرگ عهد سامانی و صاحب نخستین آثار مفصل از گنجینه‌های تاریخ و تفسیر است که تا امروز به دست ما رسیده است.

تفسیر بزرگ وی از قرآن مجید، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن (تألیف به سال ۲۷۰)، به زبان عربی، که به تفسیر طبری معروف شده است و در نیمه دوم قرن چهارم هجری به امر منصور بن نوح سامانی — که اهتمامی سخت بر تألیف آثار به زبان پارسی داشت — بوسیله علما و فقهای ماوراءالنهر از عربی به فارسی ترجمه شد، اولین تفسیری است که این روایت را ثبت کرده است.

طبری در تفسیر سوره مبارکه اعراف و در تقریر اشارت کریمه "و من قوم موسی امه یهدون با لحق و یعدلون" (اعراف/۱۵۹)، ذیل عنوان "قصه آن قوم از امت موسی علیه‌السلام که بر حق بودند"، سرزمینی را که این گروه هدایت شده در آن می‌زیند، توصیف می‌کند و ساکنان آن را قومی برمی‌شمارد که آنها را نه و نیم سبط [۱] از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل [منسوب به دوازده فرزند حضرت یعقوب (ع)] می‌داند. طبری سفر به این شهر را به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده است. او از قول عبدالله بن العباس، روایت می‌کند که از پیغامبر (ص) شنیده است که در شب معراج، پس از بازگشت از آسمان، جبرئیل ایشان را به قومی صالح معرفی می‌کند که بر دین موسی بن عمران (ع) بوده‌اند و جبرئیل، نبوت رسول خدا را بر آنها گواهی داده است:

... و جبرئیل علیه‌السلام ایشان را گفت که: می‌شناسید این کس را که با او سخن می‌گویید؟ گفتند نمی‌شناسیم. گفت: این محمد است رسول خدای عز و جل و او را فرستاده است برسالت. گفتند آری. ایشان ایمان آوردند بدو، و هرچه او گفت، باور داشتند و گواهی دادند که او پیغامبر خدای است... و او را گفتند یا رسول الله، ما را موسی بن عمران وصیت کرده است و گفته است که هرکی از شما به محمد رسد و تا بوقت رسیدن او زنده ماند، و او را یابد باید که از خویشتن و از من که موسی‌ام، او را سلام کنید و بدو ایمان آورید. (طبری ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۵۴۲)

پیغامبر اسلام (ص)، با این قوم صالح به گفتگو می‌نشیند و توصیف خصوصیات این مدینه فاضله از طریق همین سؤال و جواب صورت می‌پذیرد. اما مشخصات این شهر آرمانی و ساکنان آن که چنین رایگان آبادی را برآورده‌اند، چیست؟

از مشخصات این شهر، یکی تساوی بین مردمان و عدم وجود فاصله طبقاتی است که باعث می‌شود، کسی را بر دیگری طمع دست درازی نباشد:

پس پیغامبر جواب و سوال کرد با ایشان، و گفت: این سرایهای شما را خانها همه برابر می‌بینم. چرا چنین است؟

گفتند: از بهر آنست که ما گروهی‌ایم که عیب یکدیگر نکنیم که کسی کاری کند به نیک و بد. دیگر پرسید که بدین خانهای شما هیچ در نمی‌بینم، چرا چنین است؟ گفتند: از بهر آن که ما کالای یکدیگر نبریم و دزدی نکنیم و به درهای خانه حاجت نباشد. (همان، ص ۵۴۳)

از دیگر ویژگیهای این مردم، آنکه هیجانانگیز و عواطف خروشان دنیایی را — چه شادی و چه الم — به مهار توکل، از خروشیدن باز داشته‌اند:

دیگر [پرسید] که چون است که از شما هیچ کس نخندد و نگرید؟ گفتند: ... از بهر آنکه خدای عز و جل که ما را خبر کرد اندر کتاب خویش؛ گفت دوزخی آفریده‌ام که پهنای آن چندان است که از این کناره جهان تا بدان کناره دیگر، و قعر آن تا به طبقه زیرین زمین ... و ما را از ترس این هیچ خنده بکار نیاید ...

پس پیغامبر گفت، صلی الله علیه؛ که بر مردگان خویش چرا نگرید؟ گفتند: یا رسول الله، چگونه گرییم بر مردگان که ما همه گذرنده‌ایم و ناچار می‌باید مرد... و او به حق تر است، بدانچه کند، اگر دهد و اگر ستاند، حکم او را باشد. (همان، صص ۵۴۴-۵۴۳)

و خداوند، بیماری گناه را از آنان دور کرده، مرگ را بر ایشان سهل کرده است: پس پیغامبر ایشان را پرسید که از شما هیچ کس بیمار باشد؟ گفتند: یا رسول الله بیمار آن باشد که گناه کند و ما همه معصومیم از گناه، به دعای پیغامبر ما موسی بن عمران.

پس پیغامبر (ص) پرسید که پس چون بمیری، چون بیمار نباشید؟ گفتند: هر کی از ما روزی سپری می‌شود، ملک الموت بیاید و جان او بستاند، و او بمیرد و ما هم بدان جایگاه که مرده باشد، او را دفن کنیم. (همان، ص ۵۴۴)

از دیگر ویژگیهای این قوم "هدایت شده" این که، از جهل و خرافه و گناه پالایش یافته‌اند، پس طبیعت نیز با ایشان از سر آشتی درآمده است:

پس پیغامبر (ص) پرسید که هیچ اندوهگین شوید یکی از شما، اگر دختری آورید؟ گفتند: نه، و لکن ما را اگر یکی را دختری آید، یک ماه روزه بداریم، شکر خدای عز و جل را که ما را فرزندی داده باشد که او خدای را یاد کند، و از پس مرگ ما بر ما دعا کند ... پس پیغامبر علیه السلام ایشان را پرسید که ... باشد اندر میان شما که زنا کنند؟

گفتند: نه یا رسول الله، و لکن اگر یکی از ما خواهد که زنا کند، چنان داند که خدای عز و جل آتشی بفرستد و او را بسوزاند و هلاک کند، یا او را به زمین فرو برد. پس پیغامبر (ص) پرسید که اندر زمین شما ماران و کژدمان باشند؟ گفتند: بلی ... ایشان بر ما همی روند، و ما بر ایشان همی رویم، و نه ما را از ایشان رنجی باشد و نه ایشان را از ما گزندی رسد ... (همان، صص ۵۴۵-۵۴۴)

اما از مهمترین ویژگیهای عملی در نظام اجتماعی این شهر، "اشتراک در مالکیت" و عدم وجود مالکیت خصوصی است؛ در آرمانشهر، هیچ کس را میل اندوختن و تصرف نیست و همه چیز، به همه کس تعلق دارد:

پس پیغامبر (ص) پرسید: ... شما را گوسفندان باشند؟ گفتند: بلی یا رسول الله ... گفت چه کنید ایشان را؟ گفتند که پشم ایشان ببریم و از آن لباسی کنیم و گلیمی کنیم، چندان که ما را کفایت باشد و از گوشت ایشان بخوریم. و ما را همه مردمان این دیه اندر اصل و فرع این گوسفندان یکسانیم ... و نه زیادتی باشد یکی را بر دیگری.

گفت پیغامبر (ص) که هیچ خرید و فروخت کنید، و هیچ چیز بر شما سنجند یا شما بر ایشان سنجید؟ ... گفتند که ما نه خریم و نه فروشیم و نه بر کسی سنجیم، و نه کسی بر ما سنجد، و در میان ما خود ترازو و پیمانۀ نباشد.

پس پیغامبر (ص) پرسید که شما از چه خوردید و از کجا خوردید؟ گفتند که ما بدین کناره دریا رویم، و از آن جایگاه پاره‌ای زمین کشت بکنیم، چندان که کفاف ما باشد؛ و خدای عز و جل از آسمان باران فرستد ... و هرکسی به قدر حاجت چندان که کفایت باشد، می‌رویم و بر می‌گردیم و آنچه بکار نیاید، هم آنجا رها کنیم.

... پس پرسید پیغامبر (ص) که شما زر و سیم در گنج خانها نهید؟ گفتند: یا رسول الله، زر و سیم کسی در گنج نهد که بر خدای عز و جل استوار نباشد. آن کس که چنان داند که خدای عز و جل او را روزی تواند داد و بدهد، او را به زر و سیم و گنج چه حاجت باشد؟ (همان، صص ۵۴۶-۵۴۵)

اما پس از توصیف ویژگیهای این مدینه فاضله، خاتم رسولان حق (ص) — که پس از سلوک معنوی معراج و سیر الی الله، به سوی خلق بازگشته است — آخرین باب هدایت را بر این قوم "هدایت شده" می‌گشاید، و اسلام — این آخرین و متکامل‌ترین پیام الهی — را بر ایشان عرضه می‌دارد:

پس چون پیغامبر (ص) این سؤالاها از ایشان بکرد و ایشان جواب باز دادند، پس پیغامبر (ص) ده سورت قرآن بر ایشان خواند که به مکه فرود آمده بود و هیچ فریضه نیامده بود، به جز نماز و زکات. پس پیغامبر(ص) ایشان را قرآن اندر آموخت و ایشان را نمازکردن فرمود و زکات دادن

فرمود و هم اندر شب از پیش ایشان برگردید و این گروه‌اند که خدای عز و جل گفت: و من قوم موسی امه یهدون بالحق و به یعدلون... (همان، صص ۵۶۷-۵۴۶).

### آرمانشهر طبری: بازخوانی و پایان متفاوت

تفسیر طبری - به عنوان قدیم‌ترین متنی که توصیف این شهر را مضبوط کرده است - الگویی را در استفاده از این روایت دنبال کرده است، که دیگر تفاسیر از آن فاصله گرفته‌اند. ابوالفتوح رازی، در تفسیر شریف رُوح الجِنان و رُوح الجِنان - معروف به تفسیر روض الجنان - که به تفسیر ابوالفتوح نیز شهرت یافته است، این حکایت را در تفسیر سوره مبارکه کهف و در ذیل داستان "ذوالقرنین" [۲] آورده است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۵۲: ج ۷، صص ۳۸۱-۳۸۲). رشیدالدین میبیدی نیز، از شاگردان، ارادتمندان و پیروان طریقت پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، در تفسیر عارفانه خود، کشف الاسرار و عدة الابرار، مسافر این شهر را ذوالقرنین می‌داند و آن را در ذیل تفسیر سوره کهف [۳] تحریر کرده است (میبیدی، ۱۳۳۹: ج ۵، صص ۷۵۵-۷۵۷). اما در اسکندرنامه‌های منثور (اسکندرنامه، ۱۳۴۱، صص ۲۰۰-۲۰۲) و منظومی که به این داستان پرداخته‌اند، مسافر این شهر به صراحت، اسکندر است [۴]. نظامی در اقبالنامه (نظامی، ۱۳۷۶: صص ۲۳۲-۲۳۷) و جامی در خردنامه اسکندری (جامی: ۱۳۳۷، صص ۹۸۵-۹۸۴)، این داستان را با زیبایی خاصی به نظم کشیده است. البته لازم به ذکر است، در قرن یازدهم، ملا محمدباقر مجلسی، از علمای نامدار شیعی در عصر صفوی، در مهمترین تالیفش، بحارالانوار - که دائرةالمعارف فرهنگ شیعی است - دو جا از این داستان سود جسته است: یکی در داستان ذوالقرنین (ر.ک: مجلسی، بی تا، ج ۱۲، صص ۱۷۶-۱۷۷)، و دیگری در ذکر سفر "سربابک"، یکی از شاهان هند، به باختر (ر.ک: مجلسی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۵۴۲). و در هر دو مورد، آن قوم را از پارسایان بنی اسرائیل برمی‌شمارد. شکل روایت و مشخصات این شهر در همه متون مشترک است. متن این توصیف نیز، با اختلافهای جزئی، در همه روایتهای شبیه به هم است. در همه این متون، مسافری که پای در این شهر می‌گذارد، با جمعی از اهالی شهر به گفتگو می‌نشیند و به همین جهت، شیوه توصیف شهر، همیشه بصورت سؤال و جواب است.

طبری این ماجرا را از قول ابن عباس روایت می‌کند. علامه شعرانی، آن را از شمار داستانهایی می‌داند که ریشه در تاریخ حقیقی قوم بنی اسرائیل دارد (ر.ک: حواشی شعرانی بر رازی، ۱۳۵۲: صص ۳۷۱ و ۳۸۱) با توجه به عدم وجود سندیت چنین روایتی در کتب حدیث، ماجرای وجود چنین شهری را باید از قبیل اسرائیلیاتی شمرد که مفسران در تفاسیر خود از آنها سود جسته‌اند. رسوخ این قبیل داستانها در فرهنگ اسلامی، ریشه در تحولات فرهنگی صدر اسلام دارد:

... زمانی که قرآن مجید نازل گشت، بسیاری از عربها پیرامون داستانهای: سلیمان، ابراهیم، نوح و دیگران اطلاعاتی داشتند و باز ظاهراً، به همین علت است که قرآن جز در سوره «یوسف» غالباً از پیامبران و انبیاء بنی اسرائیل، به صورت تلمیح و در استنتاجهای کلی یاد می‌کند و از بسیاری نیز نام نمی‌برد و آیه کریمه «ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك ...» (۴۰/۷۸) اشاره‌ای به موضوع مذکور است. بنابراین آنچه در تفاسیر قرآن پیرامون داستانهای بنی اسرائیل آمده است باید بر مبنای تورات و تفسیرهای آن و روایات و اخبار و احادیث منقول از حضرت رسول اکرم (ص) یا صحابه محترم او باشد. (طباطبائی اردکانی، ۱۳۷۷: صص ۱۴-۱۵)

طبری به استفاده از این منابع علاقه خاصی داشته است. اگرچه برخلاف برخی راویان اخبار و مفسران که وجهه اساطیری و خرافی این داستانها را مد نظر قرار می‌دادند، علاقه طبری به اطلاعات تاریخی او را به پژوهش در این متون وادار کرده است. دکتر ذهبی درباره دلایل این گرایش طبری می‌نویسد:

طبری در تفسیر خود اخباری را آورده که از قصص اسرائیلی گرفته شده، و آنها را با سندهایی که به کعب الاحبار، وهب بن منبه، ابن جریر، سدی و مانند آنها منتهی می‌شود، روایت می‌کند. همچنین وی روایات بسیاری را از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که او نیز به نوبه خود از مسیحیان تازه مسلمانی چون ابی عتاب - که مدت مدیدی از عمرش را که در آئین مسیحیت گذارنده بود و آنگاه اسلام آورده بود - روایت می‌کند ... . طبری در نقل روایت اسرائیلی زیاد روی می‌کند که شاید علت چنین امری، تأثیر پذیری او از روایات تاریخی است که وی در بحثهای تاریخی خود به صورت گسترده‌ای به آنها پرداخته است. (قاسمی، ۱۳۸۰: ص ۲۱۰)

اگرچه بسیاری از خرافه‌ها و اسطوره‌های قوم یهود نیز توسط کسانی چون کعب الاحبار و ابوهریره، از این طریق وارد منابع اسلامی شده‌اند، اما ماجرای این شهر آرامانی را که طبری وارد تفسیر خود کرده است - و راه را برای خلق یکی از بهترین نمونه‌های ادبیات آرمانشهری در زبان فارسی باز کرده است - و کارکرد مثبتی را که به این داستان بخشیده است، باید از این قاعده مستثنی نمود.

به علت رسوخ این داستان به اسکندرنامه‌ها و تفاسیری که مفسران از ذوالقرنین قرآنی - مبنی بر تطبیق او با اسکندر تاریخی - انجام داده‌اند، بقیه تفاسیر ترجیح داده‌اند که این حکایت را به ذیل داستان ذوالقرنین قرآنی منتقل کنند و همین داستان در برخی از اسکندرنامه‌های منظوم (به وسیله نظامی و جامی) نیز به نظم کشیده شده است. روایات گوناگون و متفاوتی در تفاسیر درباره ذوالقرنین نقل شده است که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ۳۹ وجه از این اقوال متفاوت را گرد آورده، به اختلافها و گاه تناقضات آنها اشاره کرده است



(طباطبائی ۱۳۶۳: صص ۶۲۵-۶۳۳). اگرچه امروز دیگر این اطمینان برخی مفسران قدیم - درباره انطباق ذوالقرنین و اسکندر - محل تردید واقع شده است. حتی با توجه به اقوال تحسین آمیزی که در تورات به دفعات، درباره کورش - به عنوان کسی که قوم بنی اسرائیل را از اسارت "بخت النصر" (۶۰۵-۵۶۲ پیش از میلاد) [۵] نجات داده، به زادگاهشان باز گردانیده بود - نقل شده است [۶]، و شواهد تاریخی دیگر، محققى چون مولانا ابوالکلام آزاد را بر آن داشته است که فرضیه انطباق ذوالقرنین قرآنی را با کورش تاریخی مطرح کند. (ر.ک: آزاد، ۱۳۴۴)

طبری این روایت را که احتمالاً در منبع او، در باره یکی از اسباط قوم بنی اسرائیل ذکر شده بود، به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده است. معلوم نیست، اصل روایتی که در طبری در دست داشته، اینگونه بوده است، یا او خود آنرا به تفسیر آیه مذکور ارتباط داده است. با توجه به اینکه در سایر متون، این ماجرا به تفسیر سوره کهف و ماجرای ذوالقرنین مرتبط شده است، حدس دوم قوی تر می نماید؛ یعنی اینکه طبری خود تشخیص داده است، قومی از امت موسی که در نص صریح قرآن مجید از عدالت و هدایت ایشان به حق یاد شده است، باید همان قومی باشند که در روایت آن شهر آرمانی مذکور است. این استنتاج حتی اگر از خلاقیت او نیز ناشی شده باشد، این حسن را دارد که تحول عمیقی را در فرجام داستان آشکار می کند. بقیه متون تنها به این بسنده کرده اند که با ورود مسافری بلندمرتبه به این شهر - ضمن توصیف آن - بر نظام مطلوب این جامعه هدایت شده مهر تأیید بزنند؛ اما طبری - که برای سفر به بهترین شهر عالم امکان، اشرف اولاد آدم را برگزیده است - این توانایی را به روایت خود بخشیده است که داستان این قوم صالح را، به گشایش آخرین باب هدایت و تعلیم بر ایشان منتهی کند. نکته ای که صاحبان دیگر تفاسیر از آن غفلت کرده اند. اگر مسافران این شهر (در بقیه متون)، در برابر چنین مدینه فاضله ای حیرت زده شده، گاه مرعوب نظام آرمانی این شهر خیالی می شوند - آن گونه که مثلاً اسکندر نظامی از نظاره این شهر، چنان دگرگون می شود که از آنچه عمری خود بر آن بوده است، اعلام پشیمانی می کند:

اگر سیرت اینست، ما بر چه ایم      وگر مردم اینند، پس ما که ایم؟

(نظامی، ۱۳۷۶: ص ۲۳۲)

اما در تفسیر طبری، مسافری گام به این شهر می گذارد، که هیچ قوم "هدایت شده" ای از هدایت آسمانی او بی نیاز نیست. او ضمن اینکه سیمای تابناک پیامبر اعظم (ص) را در یکی از کهن ترین نمونه های ادبیات آرمانشهری فارسی بازتابانیده است، پایان بندی متفاوتی به روایت خود داده که برجستگی معنایی خاصی نیز به آن بخشیده است و این نقطه عطف حکایت اوست.

## پانوشت ها

- ۱- جمع سبط؛ به معنی نبره و فرزند زاده، دوازده فرزند حضرت یعقوب و نسل‌های منسوب به هر یک از اولاد او بدین اسم نامیده می‌شدند (لغت نامه دهخدا).
- ۲- در وجه تسمیه ذوالقرنین [به معنی صاحب دو شاخ، یا صاحب دو گیسو، یا کسی که به دو قطب زمین رسیده، یا کسی که در دو قرن زیسته، یا کسی که از جانب پدر و مادر هر دو شریف بوده]، در حبیب‌السیر میرخواند (ج ۱، ص ۱۶) چنین آمده است:  
 "... و هم چنین وجه تسمیه او به ذوالقرنین مختلف فیه است. بعضی گفته‌اند که ذوالقرنین، هر دو طرف دنیا را که مشرق و مغرب است، طواف نمود، به آن لقب ملقب گشت و برخی را عقیده بر آن که او کریم‌الطرفین بود... و مذهب زمره‌ای آن که او را دو ضغیره یعنی دو گیسوی یافته بود..."
- ۳- برای آگاهی از داستان ذوالقرنین در قرآن مجید؛ ر.ک: آیات ۸۳-۹۹، از سوره مبارکه "کهف".
- ۴- البته این اسکندر، که از نژاد شاهان کیانی است، اسکندر خیالی و دروغین (Pseudo-Alexander) و منسوب به فردی معروف به کالیستنس مجعول است که بیشتر به خلق اثری داستانی کوشیده است تا یک کتاب تاریخی و با کالیستنس معروف معاصر اسکندر هیچ گونه ارتباط ندارد (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۸۱، صص ۲۵۰-۲۵۲) شاهنامه و تواریخ اسلامی، این اسکندر خیالی را جایگزین واقعیت تاریخی این فاتح مقدونی کرده‌اند، اما متون زرتشتی واقعیت تاریخی اسکندر را فراموش نکرده‌اند و همه جا از او با صفت اسکندر گجستک (ملعون) یاد کرده‌اند (ر.ک: ارداویراف‌نامه، ۱۳۷۲: فرگرد ۱، ص ۲۲). به قول مرحوم مهرداد بهار: "روایات زرتشتی راه تلخ حقیقت را پذیرفتند، ولی روایات عامه راه آسانتر و آرام‌بخش‌تر را دنبال کردند و پذیرفتند که اسکندر بیگانه نبود و ما در واقع، از مشت‌ی یونانی شکست نخوردیم." (بهار، ۱۳۷۳: ص ۹۴)
- ۵- بخت النصر: از پادشاهان بابل که از سال ۵۶۲ ق. م. تا سال ۶۰۵ ق. م. در بابل پادشاهی کرد. قوم بنی‌اسرائیل، در اسارت این پادشاه، مصائب بسیاری را متحمل شد که در تورات نشانه‌های آن باقی مانده است.
- ۶- در کتاب اشعیا نبی، از قول "یهوه" خدای بنی‌اسرائیل، درباره کورش چنین آمده است:  
 "من دست راست مسیح خود کورش را گرفتم، تا بوسیله وی امت‌ها را مغلوب سازم، کمرهای پادشاهان را بگشایم، درها را بروی او باز کنم." (نقل از فره‌وشی، ۱۳۷۹: ص ۵۹)

## منابع

- ۱- آزاد، امام‌الهند مولانا ابو الکلام: ذوالقرنین یا کورش کبیر، ترجمه و مقدمه از ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴.
- ۲- ارداویراف‌نامه، پیش‌گفتار و ترجمه و واژه‌نامه از: رحیم عقیفی، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- ۳- اسکندرنامه یا روایت فارسی کالیستنس دروغین: به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.

- ۴- بهار، مهرداد: جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، فکر روز ۱۳۷۳.
- ۵- ترجمه تفسیر طبری (فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی): به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷.
- ۶- جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمن: هفت اورنگ، با تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، تهران، انتشارات کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۷.
- ۷- داد، سیما: فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۲.
- ۸- رازی، جمال‌الدین شیخ ابوالفتوح: تفسیر روح‌الجنان و روح‌الجنان (معروف به تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی)، تصحیح و حواشی از حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ در ترازو، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر ۱۳۸۱.
- ۱۰- طباطبائی اردکانی، سید محمود: گزیده متون تفسیری، چاپ هفتم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۱۱- طباطبائی، محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۳.
- ۱۲- فره وشی، بهرام: ایرانویج، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۳- قاسمی، حمید محمد: اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر قرآن، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- ۱۴- مجلسی، محمد باقر: بحارالانوار، جلد ۱۲، تهران، شرکت طبع بحارالانوار، بی تا.
- ۱۵- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_: مهدی موعود (ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار)، ترجمه علی دوانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
- ۱۶- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۱۷- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر): واژه‌نامه هنر داستان نویسی، چاپ اول، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۷.
- ۱۸- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف: اقبالنامه، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶.